



۲۰۱۸/۱۰/۱۳

محمد ولی آریا

## گذری بر فراز های تاریخ مردم افغانستان ریگ ویدا، مظهر نیروی تفکر آریائی های باستان

قسمت ششم

«ریشی» ها یا سراینندگان ریگ ودا با وجودی که خود این منظومه ها را چون وسیله نیایش سروده اند؛ اما گاه گاهی دچار تردد در پرداخته های ذهن خویش می گشتند، و یا چون سوالات شان را پاسخ، و التجای شان را اجابتی نمی یافته اند، رهوار افکار شان از حیطة پابندی های نیایشی شان بیرون می تاخته است و خود بر باور های خویش شک می برده اند، چنانچه ریگ ودا در مندالای دهم سرود یکصد و بیست و نه، حاوی منظومه ایست به نام «ناسدیه» (عدم وجود) که برخی از مترجمین آنرا سرود خلقت ترجمه کرده اند که از یکطرف بیانگر عمق تفکر مجرد و جولان فلسفی ذهن ریشی است که با توانائی بسیار تطور و تلاطم افکارش را ترسیم میکند، از جانب دیگر به سرایشی تردد میگذرد:

« آن هنگام نه نیستی بود ، نه هستی:

نه هوائی بود، و نه آسمانی که از آن برتر است .

چه پنهان بود، در کجا، در ظل حمایت کی ؟ آیا آب ژرف بی پایان وجود داشت ؟

آن هنگام نه مرگ بود، و نه زندگی جاویدی، و نه نشانه ای از شب و روز .

به نیروی ذات خود، فرد یگانه بی حرکت تنفس می کرد

جز او هیچ چیز وجود نداشت .

در آغاز تاریکی در تاریکی نهفته بود

هیچ علامت مشخص نبود، همه جا آب بود

آن فرد به نیروی حرارت بوجود آمد

در ابتدا خواهش در آن فرد پیدا شد.

آن اولین بذر بود که فکر محصول آنست

دانشمندان که در دل خویش به نیروی دانش جستجو می کنند ، قید وجود را از عدم دریافته اند ،

شعاع آنها روشنائی را در تاریکی گسترش داد

ولی آیا فرد یگانه در بالای آن بود، یا در زیر آن؟ قدرت خلاقه وجود داشت و نیروی ایجاد :  
در زیر قدرت بود و در بالا امر .

کیست که به یقین بداند و کیست که آنرا در اینجا بیان کند؟

در کجا تولد یافت، و در کجا این آفرینش بوجود آمد

خدایان بعد از خلقت پیدا شدند؟

پس که میداند آفرینش از کجا سرچشمه گرفته است

هیچ کس نمی داند که آفرینش از کجا سر چشمه گرفته است ،

و یا او آنرا بوجود آورده است ، یانه

آنکه بر عرش اعلی ناظر بر آن است ، تنها او میداند ، و شاید او ، هم نداند .

آنچه در این سرود غیر از بحث فلسفی آن واجد اهمیت است، آنست که فردی چهار هزار سال قبل که اکثر مردمان یا در توحش یا عبودیت انسان و یا پرستش مظاهر طبیعت زندگی می کردند، انسان آریائی به دنبال مبنای آفرینش و آفریده گار میگردد که با وجود میلان های متضاد اندیشه و سوال های پریشان، می تواند خود را به نتایجی قرین گرداند که حتی با تفکر مجرد به این استنتاج علمی امروزی می رسد که اگر جهان نبوده باشد، پس زمان نیز نبوده است مگر زمانی که به شک و تردید می افتد دیگر تخیل خویشتن را در باب کیفیت جهان دنبال نمی کند، لیکن در ماندالای دهم سرود یکصد و نود، آنچه را نا تمام مانده بود دنبال می کند و می گوید

« که از حرارت، نظم و ترتیب (رتا) به وجود آمد و پس از آن «دهاتا» (آفریده گار بزرگ) خورشید و ماه و پس از آن آسمان و زمین و هوا و اثیر را خلق کرد .

سخنان متردد و افکار شکاک نسبت به باور های انسان ویدی به اشکال گوناگونی در ریگ ودا خود نمائی میکند که حتی بعضاً ارزش های مذهبی را ارزش های مادی نازلتر می بیند و یا مکلفیت خویش را در ستایش اندرا بیهوده وبدون ارزش مادی تلقی می کند، مثلاً در ماندالای چهارم سرود بیست و چهار، چنین آمده است :

« کی اندرا را که مال من است

در قبال ده گاو شیرده از من خریده است »

ابراز چنین افکاری باعث تعجب نیست زیرا این اشعار ساخته و بافته ذهن انسان ها است آنهم انسان هائی که خود به خلق افق های نبایشی برای خویشتن پرداخته اند و به نتایج متفاوتی رسیده اند؛ اما آنچه باعث تعجب است آنست که چگونه چنین افکار شکاک توانسته است خود را در متن اشعار مذهبی و نیایش ها جا دهد و چگونه توانسته است در این متون محفوظ بماند. نویسنده این سطور دلایلی را می تواند تصور نماید؛ ولی بر حقیقت آن حکم نمی تواند که : شاید احترام به ریشی و دانایان آریائی باستان باعث آن بوده باشد که گفتار آنها ولو تردید آمیز و شک بر انگیز بوده است، اهمیت و ارزش بیشتری نسبت باور های مذهبی داشته است، چه آنها خود خالق این باور ها و اعتقادات بوده اند که می توانستند بالاتر از باور ها جای بگیرند.

یا اینکه در نزد آریائی ها، این سرودها و اشعار جذاب و مملو از ظرافت های ادبی از اهمیت و ارزش بیشتری نسبت به اعتقادات آنها برخوردار بوده است که اهمیت این منظومه های دلپذیر ادبی بر محتوای مذهبی آن می چربیده است.

احتمال سوم آنکه، چون این اشعار را الهامی می‌پنداشتند که به بر ریشی‌ها فرود آمده است لذا بی‌توجه به آن که چه چیزی را تردید و یا تأیید می‌کند، آنرا مقدس می‌پنداشتند و محفوظ داشته‌اند.

احتمال چهارم آنکه شاید آنقدر از حوصله فراخ و هوشمندی بهره‌مند بوده‌اند که بحث‌های شک‌بر انگیز را جزئی از یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر عقول و افکار انسانی پنداشته‌اند.

و شاید بالاخره چنان زیرک و دور اندیش بوده‌اند، که موج‌های مخالف و باورهای تردید‌آمیز را با خشم و خصومت بی‌محابا منهدم نمی‌کردند بلکه آنرا با تدبیر کنار می‌زدند، چنانچه در بر خورد با ظهور «گوتام ساکیامونی بودا» (بیدار شده)، شیوه بسیار ذیرکانه و هوشمندانه‌ای را احراز می‌کنند، چه آنها بجای آنکه با اندیشه‌های بودا که در حقیقت اعتراضی بر اصول طبقاتی (کاستی) مذهب ودائی بود، مخالفت کنند، گفتند: «ویشنو» (یکی از ارباب انواع) بصورت بودا ظاهر شد تا دیو‌ها و آدمیان شریر را به دشمنی با «ودا»‌ها و مخالفت با اصول طبقاتی و انکار وجود خدایان ترغیب کند و به دست آنها موجبات هلاکشان را فراهم سازد. «

بدین معنی که بودا را دشمن و اعتراض‌کننده بر اصول مذهبی خویش مَهر نمی‌زنند تا او را در اذهان عوام هویت و امتیاز ببخشند؛ بلکه او را شخصیت مطلوب قلمداد می‌کنند که مخالفین را ترغیب و تشجیع به اعتراض میکند تا موجب شناسائی بالاخره هلاکشان را در برابر موج نیرومند مذهب ودائی فراهم کند.

شاید یکی از عواملی که بودیزم نتوانست در برابر مذهب ودائی در هند مقاومت کند و انتشار یابد و نتواند برای خویش پیروانی در زادگاه بودا یعنی هند فراهم کند همین بوده باشد که با حریفان هوشیار مواجه بوده است که میدانسته‌اند چگونه با یک موج مخالف به مقابله برخیزند و به خصوص که بودیزم خود را مظهر کدام الهام ماورای طبیعی نمی‌داند و بیشتر به اندیشه و تعقل انسان اتکاء می‌کند که عوام هند نمی‌توانستند به سادگی ملجاء تمنا و سوال نیایش خود را صرفاً در تفکر محض عاری از ریشه‌های روحیانی در ماورای طبیعت، بجوبند و همین عوام بودند که از مذهب ودائی مقارن ظهور بودا، از تقسیم طبقاتی جامعه هند توسط برهمنان ودائی در رنج و عذاب بودند.

تصور ودائی، انسان نخستین را «مانوسویم بهو» (خود موجود) یاد میکند که ذات مطلق او را بیافرید. «مانو» از ریشه «من» بمعنی تفکر و اندیشه کردن است که او را پدر نسل بشر می‌شناسند اگرچه این تصور تفاوت‌های می‌پذیرد ولی در مجموع نوع بشر را از نسل انسان نخستین (مانو) میداند که با خواهر توامان خود موسوم به «یمی» نسل آدمی را بوجود آورد. در مورد این انسان نخستین می‌گویند که اصل او آسمانی است و پدرکودکان دوگانه نخستین است. آنچه در این حکایت حایز اهمیت است این است که «مانو» انسان نخستین از ریشه «من» یعنی تفکر و ادیشه آمده است که در حقیقت انسان و تفکر، همزمان و هم‌ریشه هستند.

ریگ ودا اصول اخلاقی و آداب اجتماعی را به مثابه قانون یا نظم جهانی می‌شناسد که «ریتا» (خط مشی اشیاء) مظهر آن است که بر طبق آن رفتار منظم و با ترتیب از مشخصات اساسی یک زندگی خوب است و عدم نظم و ترتیب، مبین کذب و دروغ است که بزرگترین بدی می‌باشد، و اخلاق حمیده با ناموس جهان مطابقت دارد.

فرضیه «رت» از طرف دیگر مؤید این تفکر است که اگر تطورات و تغییرات بی‌انتهای جهان، فکر داشتن خدایان متعدد را ایجاب می‌کند، وحدت جهان، وجوب خدای واحد را ثابت میدارد.

در ماندلای هفتم سرود یکصد و چهار، خطاب به اندرا و سوما چنین آمده است:

«هر که مرا با سخنان دروغ متهم سازد هنگامی که من راه خود را با روحی عاری از خطا دنبال می‌کنم، ای اندرا باشد که دروغگو، چون آبی گردد که در میان دست تھی فشرده می‌شود.»

اینجا با توانائی کلام، تهمت زنی را در قبال معصومیت، با چنان استادی شاعرانه می‌فشارد و خورد می‌کند و این کفاره را چنان قابل لمس می‌سازد که انسان امروز را به حیرت می‌اندازد.

در ماندالای دهم سرود ده چنین آمده است.

«آیا باید کاری کنیم که هر گز نه کرده ایم، و ما از تقوی سخن می‌گوئیم، آیا اکنون از پلیدی سخن بگوئیم»

در این سرود نه تنها زشتی و نابکاری های اخلاقی را نکوهش می‌کند؛ بلکه بر نکتهٔ بسار حساس زندگی انگشت می‌گذارد که اگر ما در پلیدی می‌غلطیم دیگر حق نداریم از تقوا سخن گوئیم.

در ماندالای دهم سرود یکصد و هشتاد و سه، خطاب به قربانی کننده در بارهٔ ریاضت چنین آمده است که «من ترا در اندیشهٔ خویش می‌بینم که با مراسم مقدس در گفت‌گویی. از ریاضت بوجود آمده ای و به ریاضت مشهوری»

از ریاضت و روزه و پرهیز در ریگ ودا تذکراتی رفته است، ولی ریاضت از امور اساسی محسوب نمی‌شود.

آزادگی و نیکو کاری و بذل مال به فقیران و احسان به درویشان، بیان دیگری از احساس انسانی، عتلائی معنوی و محبت به همنوع در نزد آریائی کهن است.

چنانچه در ماندالای دهم سرود یکصد و هفده، می‌خوانیم:

«خدایان گرسنگی را وسیلهٔ کشتن قرار نمیدهند؛ مرگ بیشتر حتی به سراغ مردان سیر نیز می‌رود بخشندهٔ نیکو کار هرگز از میان نمی‌رود لئیم هیچگاه کسی را نخواهد یافت که بر او ترحم کند راد مرد آنست که به مستمند ناتوان دوره گرد که در طلب غذاست کمک کند، و چون از او جوید، فوری به یاریش بشتابد و سپس او را در زمرهٔ دوستان خود قرار دهد آنکه مال خویش را از دوست یک دل و صمیمی دریغ دارد، دوست نباشد، از چنین دوستی باید چشم پوشید. آنکه توانگراست باید به محتاجان ببخشد. مدار زندگی آینده را در نظر آورد؛ زیرا که مال چون چرخ ارابه در گردش است، امروز دست یکی، و فردا دست دیگری خواهد بود.

مردی که مهمان نواز نیست، بیهوده در پی غذاست، من به راستی می‌گویم: این مرگ او است؛ او نه «اریمن» و نه دوستی را عزیز می‌دارد، آنکه تنها غذا می‌خورد جز گناهکار چیز دیگری نیست»

آریائی های کهن نه تنها مکلف به کمک و استعانت به محتاجان بودند؛ بلکه تأکید می‌کردند، آن را که امداد می‌کنید دیگر رها نکنید و پیوند خویش را در دوستی باوی نگه دارید تا آنکه او دیگر دوباره بینوا نشود و شما نیز، دوستی برای خویش یافته باشید.

در ماندالای اول سرود نود، به هنجاری اخلاقی را نه تنها بمتابیه مطابقت با ناموس کیهان می‌شناسد؛ بلکه پایبندی با نظم اخلاق را چون لذتی شیرین و قابل لمس می‌ستاید که همه چیز را در اطراف ما در حلاوتی دل انگیز می‌پیچد و می‌گوید:

« برای کسیکه نظم اخلاقی بخواهد، باد ها شیرین اند. برای او رود خانه ها به شیرینی جریان دارند، حتی باشد که گیاهان برای ما شیرین باشند. باشد که شب شیرین باشد و سپیده دم هم. باشد که ناحیل زمین شیرین باشد. باشد که آسمان پدر ما بر ما شیرین باشد. باشد که آن درخت بلند برای ما پر از شیرینی باشد. باشد که آفتاب نیز پر از شیرینی باشد و گاوان ماده بر ما شیرین باشند»

در ماندالای اول سرود هفتاد و یک، گفته شده است.

«یکی را کودن می نامند و در دوستی پلید است، هرگز او کسی را در کارهای راد مردی تحریص نمی کند. او در خطای باصره بی فایده سر گردان است. صدائی که او می شنود برایش گل و میوه ای ندارد».

اینجا زشتی اخلاقی و پلیدی اعمال را با کودنی و سبک مغزی و گمراهی یکی میداند و چنین کسی را با آنکه چشم و گوش دارد، نابینای سرگردان و ناشنوای بیهوده می شناسد .

در ادامه آن سرود آمده است :

«دوستانی که به آن ها یکسان گوش و چشم بخشیده شده در روح خود دارای سرعت های مختلفی هستند بعضی چون سبب هائی می باشند که به دهان و شانه میرسند و دیگران به سان حوض های آبی اند که در آن تن را می شویند ».

این ابیات با چیره دستی تفاوت در عظمت روحی و معنوی انسان ها را ترسیم می کند یعنی با آنکه همه انسان ها دارای حواس و اندام همگون اند؛ اما هر کدام واجد قدرت روحی بخصوص اند و همین اختلاف در جهش های روحی است که موجب کردار های بزرگ و یا اقدامات ناچیز می گردد .

منظومه های ریگ وید نشان میدهد که آریائی های باستان به سرای آخرت و سعادت اخروی نیز معتقد بوده اند چنانچه ماندالای نهم سرود یکصد و سیزده، مبین این اعتقاد است و می گوید:

ای «پومانه» مرا در آن جهان بی مرگی و فنا ناپذیری جای ده، جایی که نور عرش بر قرار است و روشنائی جاوید میدرخشد. آنجا که آب ها تازه و شیرین هستند در آن آرزو، و اشتیاق ، و امیال نیرومند، مرا زندگی جاوید بخش، در کشور ماه رخشان ، جایی که غذا و لذت به دست می آید .

در آن سر زمینی که شادی، و نشاط و سرور و برکت به هم می پیوندند ، مرا زندگی جاوید بخش، در آنجا که آرزوهای دلخواه برآورده می شود»

در ماندالای نهم سرود یکصد و دوازده، مظاهر جاری زندگی انسان، چون تصویر دل پذیری ترسیم شده که مناظری را از تمنا های انسانی و حتی مطلوب حیوانی، با ظرافت ادبی و نکته بینی های زیبا بیان می کند .

« به راستی افکار ما متفاوت است، راه های مردم مختلف است .

نچار در جست و جوی شکسته است، و طبیب در اندیشه سانه، و براهمن در فکر پرستش صنعت کار با هیمة خشک و بال پرندگان (برای باد زدن آتش) با سنگها و آتش سوزنده در پی ثروت زرین برای خود است.

من شاعرم. تاتا ( پدر ) پزشک است ، و نانا ( مادر ) آسیا را می چرخاند .

و هریک با افکار مختلف به دنبال ثروت گاو ان می گردیم .

اسب میخواهد که ارا به سبکی را بکشد .

گروه عاشقان مشغول شوخی و خنده اند ،

و قورباغه در اندیشه استخر آب است »

ادامه دارد

